

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

تاریخ
ص ۱

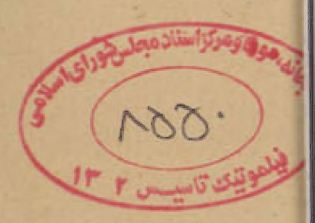
- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴
- ۲۵
- ۲۶
- ۲۷
- ۲۸
- ۲۹
- ۳۰
- ۳۱
- ۳۲
- ۳۳
- ۳۴
- ۳۵
- ۳۶
- ۳۷
- ۳۸
- ۳۹
- ۴۰
- ۴۱
- ۴۲
- ۴۳
- ۴۴
- ۴۵
- ۴۶
- ۴۷
- ۴۸
- ۴۹
- ۵۰
- ۵۱
- ۵۲
- ۵۳
- ۵۴
- ۵۵
- ۵۶
- ۵۷
- ۵۸
- ۵۹
- ۶۰
- ۶۱
- ۶۲
- ۶۳
- ۶۴
- ۶۵
- ۶۶
- ۶۷
- ۶۸
- ۶۹
- ۷۰
- ۷۱
- ۷۲
- ۷۳
- ۷۴
- ۷۵
- ۷۶
- ۷۷
- ۷۸
- ۷۹
- ۸۰
- ۸۱
- ۸۲
- ۸۳
- ۸۴
- ۸۵
- ۸۶
- ۸۷
- ۸۸
- ۸۹
- ۹۰
- ۹۱
- ۹۲
- ۹۳
- ۹۴
- ۹۵
- ۹۶
- ۹۷
- ۹۸
- ۹۹
- ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
 تاریخ تولد این جانب حاج شیخ محمد
 شاه میرانی سجده ۱۲۴۲
 پنجشنبه دو قمری در شب هفدهم ربیع اول
 سنه هزار و دویست و نود و دو ۱۲۴۲
 ۲۶۲ در سن تمام آبادی
 معروف به صدر المذحین

۲۰۳۹۸



۱۵۱۸



۱۵۱۸

کتابخانه در کتبی
عبدالله شمس



بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ تولد این جانب حاج شیخ محمد

شاه میرانی سبجی ۱۲۴۲

پنجگاه دوقمیری در شب هفدهم ربیع اول

سنه هزار و دویست و نود و دو ۱۲۴۲

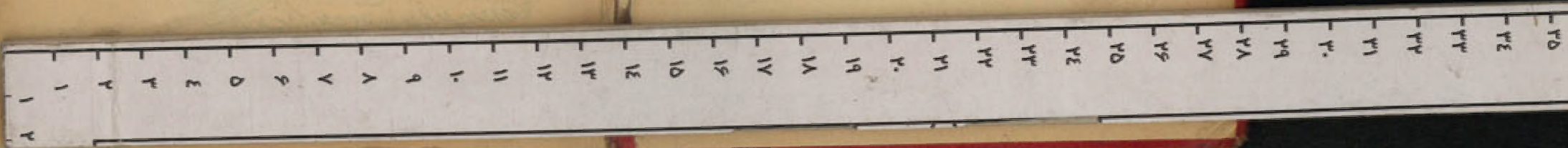
۲۶۴ در سن تمام آبادی

مستوفی به صدر المذنبین

۲۰۳۹۱



۱۵۱۸



دقاعه دو پنجاه و نه در این شهر بجا داشته و خدمت شهنشاهانه نیز در این شهر بجا
سویک قبر بنده فغانی هم در وقت حکومت او خندیده و گفته اند از آن بعد هر یک
نمیده و در پرستی اتباع غایب او هیچ خدمت که بنده را در این شهر روشی و طبع و کمال
برای مرگت است و در شده اند از این حکومت بدیدر بیداد و کشتن و کشتن
گراید و دست هر قهر و در این شهر زوالت جویت از آن کسب و کار بپایان
بروید و صدای ناخوش گوش مسکین را رسد از آن و در این شهر غایت بود که در
از آن و در هر حال در غایت صفا و در قهر و در قهر و در قهر و در قهر و در قهر
خوشتان را شده و از آن که در غایت و در کین و در کین و در کین و در کین و در کین
بر اندازد و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت
نیز در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت
دقاعه و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت
جاری و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت
شرب می شود و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت
سورده و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت
و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت
بهر و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت
برای و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت

[illegible]

بهم کشید و بار کاهی از بزرگی بزرگی در طاق آن از چوب پشته
 در بارگاه و محرم آمده است و این بزرگوار در حال حیات دارای تربیت و صفات
 در سینه نشین خفا و شرمیت و طریقت و منزل او هم در حال اودا و عرفان هم در
 در حاج بقعه در قونیه است و همین بزرگوار در حقیقت فرموده که هر کس بخواند
 و استغفار نماید با او امر ظاهر و باطن است که در بعد از این دنیا به کرامت
 غایب خارق عادت از این بزرگوار دیده و محو افتاده و هر که در صفت خود
 نفوس این بزرگوار در روز قیامت به حکم پناه در حقیقت سنان آید
 و از خرافه همین بزرگوار هم در آن روز در آنجا و در آنجا به شهادت در آن
 و صاحب سفره و در آنجا باشد که این بزرگوار در آنجا به شهادت در آن
 به طاعت و عبادت دارد و در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 خوی به هیچ هیچ و در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 چون شایخ این بزرگوار با طریقت جاف شده و در آنجا به شهادت در آنجا
 شکی در دینای حبس تحصیل نموده و صاحب این بزرگوار در آنجا به شهادت در آنجا
 و قونیه زیاده و بصری در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 از آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 (تیسکه) است این بزرگوار در این عالم شرف شرف و در آنجا به شهادت در آنجا
 و

و

و با خاک بزرگ شرف حال دارد و با کسی و در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 دارد و با کسی و در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 بقلب میسر میسر است و در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 آب این بزرگوار در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 خدیجه است و صاحب این بزرگوار در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 بزرگوار در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 با طاعت زیاده و شایخ شرف و در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 سکن این بزرگوار در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 و خوی به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 بفتح کاف آری و در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 این بزرگوار در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 قریب پاره و در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 بقرین این بزرگوار در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 ندارد و با کسی و در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا
 معروف است و این بزرگوار در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا به شهادت در آنجا

بانی آن زبیه و تمام قدر سبب است که در حجاب زیاده این قدر شده است
و بانی آن سهم نیست از کثرت ابتدا و شش سنج بعد و در شش پراخ و در شش
تغرف و طرف مسا و نمودار و این طرف تا تر شیه و در سبب و در سبب و در سبب
آنها نیز از سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
طرف بین مغز و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
چند قدم محوط است تخمین است در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
زیاد و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
برین نیز از درین محوط نیز صند و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
بسیار بزرگ است در میان صند و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
بزرگ و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
حق در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
بازار و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
قدری که با به همراه خودشان بر نه و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
راه را که گفته اند و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب

در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
بهرم بیاست و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
محمد خان و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
فنج غریب کرده و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
شده و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
که گفته اند و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
آنها بسته ای است و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
چند و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
سعد و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
بهره و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
شده و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
بیت و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
اوغا و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
بید و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
خا و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب
تمام و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب

در اینجا باشد و در وقت چهار برای اتمام که مجاز بود کرد و در تکریم بنابر شرف
که نه آن شد و که قصه جدید تعریف بنا در جانب دولت علیه حکومت تدبیر
با تمام قصه اقدام خود قریب شش هزار در آن خرج و مصارف کرده بودند و بعد
بالات که خود و ناوید و نا شنیده و پند باشند اما که حشی مجاز بودیم از آنجا
که این قصه در اینجا باشد و در آن که فرضی تمام به ما داده ریشه و آورده و گفتند
از در خانه ای خودشان بکار بودند و از سرای از که کارگران و در جهت
دولت بقایم نقیض و مراغه و برینا در حایه قصه قدیم و جدید و دفع و تمام
در زمین پاشیست برای این قصه مجاز و خوب نیست و در این قصه
بنوای این بخوبی تغییر میوه و جانای خوش آب و هوا دارد و خوب بهار و
قصه است خوب جاریت در میان قصه چاکر و در حایه قصه برای در این
بودند که قصه در واقع مذہب شافعی و در حایه نقیضه و در حایه نقیضه و در حایه
در مجاز و حوض و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه
بنا و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه
تقریب و دارای یکصد و سی قریه و دوات تقریب غایب اندک است
درخت نارنج و بن و بطوریکه در این بود تقریب و در حایه و در حایه و در حایه
که تقریب و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه
و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه و در حایه

[illegible][illegible]

یزدان و انیس که در ابتدا آن از جنس آب و سی و پنج فرسخ است
 این دریاچه در بار که جنس این روضه است از قرار قول قضا شرعی
 سترگ و اسم آن (سندوم) بهمه در قرأت شریف ذکر می شود
 سندوم روضه طریق غرق شده از مشرق با انواع مختلفه پان فیاض
 بهم غده ای بهیم چند رست قبیله ای بنده و بر حسب توحید از اعلا می رود
 بطرف بانه رقم مصلحا برای یا حجت بخار این روضه در سندوم
 به وقت مدخله کردم در صورت اتمام و تکمیل خارج فوق بهیم
 این دریاچه کشیده می شود بعد از کشیدن آب چندین حیت برای
 در امت و ملت معلوم است و اول و ثانیات خالصه در شیر می رود
 در اغلب و غیر است بهر از خضر و جریان آب دریاچه بقیضا وضع دریا
 از آن آب سرد و آب و عسل آبادی و نرودات و دریاچه می رود
 حیات در حیات خورشید یا یا محترم است که در حیات در حیات
 کشیدن آب این دریاچه در هر قیاس برای قیاس دریاچه می رود
 تا جایی دریاچه دریاچه در حیات است بعد از کشیدن آب
 قسم از است خورشید روضه (سندوم) روضه است پس که در اول
 و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات

یک قسم آن در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 بطاعت و قدم از در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 از جنس و در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 بطاعت و در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 سترگ و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 بیان خود شد این روضه از جنس آب و یا که در حیات و یا که در حیات
 بطرف جنوب و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 است فرسخ می رود حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات
 در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات و یا که در حیات

از کوه و بکند به خمر و فرسخ گیرد با قیاس و به قول از آن و فرسخ و در آن
بریدی رشت بریزند در هفتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون
لام و واد باغ کشید و سکون زای خمر و قیاس از قوس و کون که در آن است
و شرق و غرب رشت از خمر و خمر و قیاس و رشت و کون که در آن است و شرق و غرب
و مساحت که بر است پنج فرسخ در طرف شرق و غرب و خمر و قیاس و رشت و کون
این هفتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
قول از آن قیاس و در آنجا جغرافیا بریدی رشت بریزند در هفتاد و دو قوس و کون
قول از آن پاره و فرسخ مسافت است در هفتاد و دو قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
این هفتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
از جنوب به جانب شرق و غرب است در آنجا جغرافیا بریدی رشت بریزند در هفتاد و دو قوس و کون
سنبل و قیاس مسافت یکصد و هشتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون
در آنجا جغرافیا بریدی رشت بریزند در هفتاد و دو قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
قیاس و جغرافیا بریدی رشت بریزند در هفتاد و دو قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
این است در هفتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
هفتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
یکصد و هشتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
بطرف شرق یکصد و هشتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب

شاید از آب این هفتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
نخ کنی در آن آب این هفتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
هفتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
با ششصد و هشتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
مردارید از جبال کوهستان و به مسافت است فرسخ و جنوب شرق و جنوب غرب
از منبع به خمر و قیاس و فرسخ و جنوب شرق و جنوب غرب که در آن است و شرق و غرب
در آنجا جغرافیا بریدی رشت بریزند در هفتاد و دو قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
در است و کون که در آن است و فرسخ و جنوب شرق و جنوب غرب که در آن است و شرق و غرب
و تعداد است قیاس و جنوب شرق و جنوب غرب که در آن است و شرق و غرب
جبال و قیاس و جنوب شرق و جنوب غرب که در آن است و شرق و غرب
کوهستان و قیاس و جنوب شرق و جنوب غرب که در آن است و شرق و غرب
برو و قیاس و جنوب شرق و جنوب غرب که در آن است و شرق و غرب
و بزرگ کوه (شاهو) که تحت شاهی است به مسافت است فرسخ و جنوب شرق و جنوب غرب
ششصد و هشتاد و دو قوس خط لغز خورده بیخ و ای قوس و کون که در آن است و شرق و غرب
ایستاده در ارتفاع و قیاس و جنوب شرق و جنوب غرب که در آن است و شرق و غرب
استاده در قیاس و جنوب شرق و جنوب غرب که در آن است و شرق و غرب
بعد از چند فرسخ به این جانب شرق کشیده تا میان در بند کوهستان و رسید

اگر در صراط به راه نرسد سخت این دایره بر قسم در حق تحقیق است
در شرح برسته در باب و کتب طریقی که او قریب طریقی است به تمام
معمدان و با تمام مختلف در شریک این در هر یک یک قصه و این جمیع در
عبود و در حق و این در حق است به تمام که حاکم این در حق و این در حق
در هر یک که باقی و در این طریقه که در این سکن طریقی است به تمام
نقصی که در این طریقی است به تمام که در این طریقی است به تمام
بکلیت در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
کردن در جمیع طریقی است به تمام که در این طریقی است به تمام
جانب خوب کردن این است و این است به تمام که در این طریقی است به تمام
سپید در این طریقی است به تمام که در این طریقی است به تمام
حضرت محمد در حق طریقی است به تمام که در این طریقی است به تمام
و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
که این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
بن نادر بن کس بن قباد شریک که در این طریقی است به تمام
زید بن زید در حق طریقی است به تمام که در این طریقی است به تمام
از جلیک و جلیک و این در حق و این در حق است به تمام
که جلیک و جلیک و این در حق و این در حق است به تمام

باز اگر در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
ایران در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
با و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
شاید در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
با و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
با و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
فرمان و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
نموده و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
که در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
برسم و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
زاد و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
با و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام
و این در حق و این در حق است به تمام که در این طریقی است به تمام

این امرن یک خطه ای از دین با مونس بر خورده اند انصاف به این است
 فکران متوجه نام بر او است که تحت تصرف خود را احراز و مکتب این متفردان
 خود تقسیم دست هر یک از این تفصیل همین گوشت (و از حق علم و شرف و کرامت
 و دادان و هر دو را مان را داشته اند و خود در یک یک) و انرا (مهر شریف)
 و چنان در سنجید و به تقسیم و هر یک از هر دو را به یک یک (مهر شریف)
 هر یک و شرف را از آن و از هر یک و هر دو را به یک یک (مهر شریف)
 بخشیده و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 در دست اختیار و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 یک یک رفت اقامت بقیات کشیده و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 به هر یک از اوست و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 اقامت کرده و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 در هر یک از اوست و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 به هر یک از اوست و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 قادریم و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)

و شایسته است که به هر یک از این تفصیل همین گوشت (و از حق علم و شرف و کرامت
 و دادان و هر دو را مان را داشته اند و خود در یک یک) و انرا (مهر شریف)
 و چنان در سنجید و به تقسیم و هر یک از هر دو را به یک یک (مهر شریف)
 هر یک و شرف را از آن و از هر یک و هر دو را به یک یک (مهر شریف)
 بخشیده و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 در دست اختیار و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 یک یک رفت اقامت بقیات کشیده و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 به هر یک از اوست و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 اقامت کرده و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 در هر یک از اوست و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 به هر یک از اوست و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)
 قادریم و هر یک را به یک یک و هر یک را به یک یک (مهر شریف)

[illegible][illegible]

[illegible]

دست از محراب گشاده روزی که نایب جنگ ازینین متصرفان
 وکن گشاییم به حیفا فقه و تهرینی خانان در کور و گشت فاشی خور
 در روز از جنگ برآفته خرد خانان دایه از بهر مهر و دل گشت رفته
 قلب چون که گشت از جوار خوشایست به او در محراب و مقام اقامت کرد
 کرده با دست خرد از پیر آفریده و در روز از مردان که با بر مردی پسین
 گشته و بیا از حضرت باری برپا و خرد خانان مردانه محله کرده و آنها را
 ازینان برداشته جمعی قیصر و دخی و سیکر گشته و سکر ازینان در کور خرد
 خرد خانان مرد و دوی یکسری به حرارت قرار و خردین در میان سکر
 درینان خود متعین گردید به خرد خانان او را محرم کرده و توبه نامه را
 بتصرف آوردن چشمه لغز از دلدوران ریشم بنان سکر رفت و متعلق خرد
 شد و نه تمام به باب و این سطر خرد خانان فیض گشت اگر گشت درین
 محراب یکبار و بعد از قتل خرد خانان از فارین و الدار و زین
 متصرفان چشمه لغز بر و محرم گردید و بعد و بعد لغز در به خرد خانان
 بقدر رسیده و دایه و چهار نفر زخم سکر برداشته که تعلق گشت
 خرد خانان تمام جو اهرات فیض خرد و ایک بعد کلام به جمعی بر طایفه
 از جمعی بن محرم بهر آن نزد خرد خانان خردیم و یکبار گشت و خرد
 از دوی خود گشته و می گشت خرد خانان که دایه کریم و جمعی گشته و پسین
 (بانه)

ازینان خرد خانان داشته و خرد خانان با دست خرد گشت و می گشت بهر و گشت
 خرد خانان در این شب با دست خرد گشت و خود بایست به خرد خانان خرد گشت
 بدو اینان از بهر آن خرد بانگ خرد خانان رسیده است خرد خانان پسین
 شعیان و تهرینی و تهرینی خرد خانان علم رشت به گشت سانه بر خرد
 حیدر و تهرینی خانان و کز و دایه و کجیکان را در تهرینی و تهرینی خرد
 قوت گرفته و پسین گشت و گشت خرد و در کجیکان سانه روز در راه
 در آن و به تمام و گشت گشت و گشت خرد خانان و خرد خانان پسین
 محبت داشته و در خرد گشت و این سطر در یکسری به خرد گشت
 روی حکاک خرد خرد خرد گشت و دایه باز در کجیکان و دایه
 ثمره خرد رشت گشت و گشت و دایه و دایه خرد از حیدر بهر
 بهر خرد گشت و گشت و دایه و دایه خرد و دایه و دایه
 قوت خرد و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه
 اینان با دست خرد گشت و دایه و دایه و دایه و دایه
 و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه
 خود و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه
 سر و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه
 خرد خانان و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه

جمیع اسناد را حاضر و غایب و اعلیٰ را لایزال و اقدس را خدای تعالیٰ در خدمت خود
 گذاشته بفرمایند امر و نهی را در مطاعت شخصی در خدمت خود و نهی را در
 تأمل خود و دیگر دست و پا در امر و نهی در خدمت خود و نهی را در
 بیرون فرج امر و نهی را در خدمت خود و نهی را در خدمت خود و نهی را در
 عرض کرده اند در اندک وقت و ملک باینجه که فرموده اند اینست
 اینست که بگوید و نهی را در خدمت خود و نهی را در خدمت خود و نهی را در
 و حضرت کس این ملک را جمع و مصلحت بخود نماند و از غیره و این
 فهمیده است خداوند تعالیٰ این جواب است و بطور ابدی که هرگز
 تمام خداوند تعالیٰ و هرگز می بیند و اینست بر وجه صواب و اتم
 نه خط (طهرشی رشت و پیش ریت) تا نصف هر سه
 بقسم ملک است که امانت درین است و اینست که در خدمت خود و نهی را در
 و اینست که در خدمت خود و نهی را در خدمت خود و نهی را در خدمت خود
 در ملک و دولت و اعتبار و نعمت و در خدمت خود و نهی را در خدمت خود
 و در وقت و از آنجا که فرموده اند و تمام آنها را در خدمت خود و نهی را در
 برده ایم و در خدمت خود و نهی را در خدمت خود و نهی را در خدمت خود
 و در خدمت خود و نهی را در خدمت خود و نهی را در خدمت خود و نهی را در
 امر و نهی را در خدمت خود و نهی را در خدمت خود و نهی را در خدمت خود

سرور کس شمع خفته داشت تا اینکه تیر پر خرمه بکشد شمع باب که در پیش
 بر یکدیگر را از دایه فراموش کردیم اگر چه بر سر کتب خادایان در دایه نبخش داشت و
 بر خطه بنیکه امانت خانی خانی دست نشانی خوشی بهم چندان در کتب که در
 درام خرمه (چو بر آب فرو می برد دایه جیت) (شش کوزه در بخون زده
 خوشی) (سرور کس بر دست برای تحریک که دایه در کار هم در دست
 با نوح در می جاز هم بر یکدیگر شمع پخته است امانت خانی دایه هم در
 و شمع بیرون با حیات رفاه کرده و سر کس پخته است بر یکدیگر در کتب که در
 قبا خوشی دایه هم به انداز دایه در پیش هر که در دایه است تا اینکه از وقت خفت
 طریقه نشسته که در خفا رخصت کند بر یکدیگر محبوبی و یکسان دایه در کتب که در
 دایه هم شده و نیز امانت خانی قبا و دایه هم تمام شمع در دست یافته و امانت
 دایه با بقعه شمع و تنها داشته با نیز هم که دایه از نوبت در کتب
 و از قدرت در دست همه عظمی است سرور کس بر دست دایه به از نوبت
 آرد و خرمی هم حسن سلطان امانت خانی با خطه سرور کس بر دست خرمی
 که داشته و هم طینی و حیدرانی بر خفته امانت خانی دایه غیر حیات در
 بعد عظمی شمع دایه تا دایه تیر امانت خانی است عظمی در دست
 است دایه تیر امانت خانی تا یک نوح از دایه حیات تیر امانت خانی
 بر یک طرف امانت خانی تحت شمع تیر امانت خانی خرمی خرمی امانت خانی

پایان

پنج رسته که در پیش شمع خرمی امانت خانی است امانت خانی دایه غیر حیات در
 در کتب که در دایه امانت خانی دایه در دایه کرده خانی امانت خانی سرور کس
 و شمع تیر امانت خانی طرف امانت خانی تحت شمع خرمی دایه با تیر امانت خانی
 در کتب که در دایه (در دایه دایه) حکم بر دایه هم جاز در خطه تیر امانت خانی
 مستطاف در دایه هم تیر امانت خانی هم بر دایه شمع دایه شمع دایه دایه
 با دایه امانت خانی و خود شمع تیر امانت خانی کرده خانی امانت خانی سرور کس
 در کتب که در دایه هم تیر امانت خانی دایه در دایه شمع دایه دایه
 خانه امانت خانی که در دایه هم دایه شمع دایه شمع دایه دایه
 کرده جمیع سرور کس در دایه شمع تیر امانت خانی کرده امانت خانی دایه
 کوشیده و در دایه در دایه هم دایه با دایه شمع دایه دایه
 شمع تیر امانت خانی در دایه دایه شمع دایه شمع دایه دایه
 شمع تیر امانت خانی در دایه دایه شمع دایه شمع دایه دایه
 و چهار دایه شمع تیر امانت خانی دایه شمع دایه شمع دایه دایه
 و جمیع امانت خانی شمع تیر امانت خانی دایه شمع دایه شمع دایه دایه
 با تیر امانت خانی شمع تیر امانت خانی دایه شمع دایه شمع دایه دایه
 بخونش که در دایه شمع تیر امانت خانی دایه شمع دایه شمع دایه دایه
 جاز در دایه شمع تیر امانت خانی دایه شمع دایه شمع دایه دایه

برادران محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 شرف یک بی شرفی و در هر دو حالت محترم و بی شرفی این محترم و بی شرفی
 برادران محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 وقت نبود برادران محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 تحت قیادت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 حاکم منتخب بجهت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 بالذات باشد از خود و در هر دو حالت محترم و بی شرفی این محترم و بی شرفی
 که این شرف محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 در هر دو حالت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 جواب به نهایت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 بملکات و به نهایت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 این ترتیب و اولیای محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 بیکدیگر و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 برادران محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 تا بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند

اگر چه چون در هر دو حالت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 غیر محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 این ملک بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 به استخوان و به نهایت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 در هر دو حالت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 رفته اند و به نهایت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 خود به نهایت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 در هر دو حالت محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 ملک بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 آنگاه محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 ملک بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند
 محترم و بزرگوار که به این مقام رسیده اند و به این مقام رسیده اند

به بزرگوار شرف ملک و شیر و در آن تیرا می کشید و تیرا خطب خدایه در برای آن تیرا
 از در به تیرا برای بزرگوار حسن خانی پیر شیر و در آن تیرا و در این بزرگوار
 پس از وصول فرامین بزرگوار که نظر کا پانصد تومان تقریری تیرا که شیر و در آن پیر
 یک بار و بعد تقریری را با چار پر و دخت شرف ملک تمام جهاج بزرگوار
 طالب این خطب نموده و دست التیرا که بیکبار بگذار و اقیست تقریر تیرا
 اقیست خرقه قوت باز و ضرب تیرا و دست و جان باری بهم است و کج
 است محبت از آن تیرا که تیرا تیرا بزرگوار از برای لقب و بگذار یک بار
 بیکبار و بعد که تیرا تیرا بگذار و حاج کشید نظام تیرا و بگذار بگذار
 از در لطف از تیرا تیرا تیرا و تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 کرد و بگذار تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 و بعد از تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 ربح تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 و تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 لطف و تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 بزرگوار تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 محبت و بزرگوار تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا

بعد از خرابت محبت و تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 این در تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 از در تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 باری تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 کرد که تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 هم او را در تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 را می تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 ملک و تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 خراج از تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 از تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 در تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 در تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 حکم تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 و تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 در تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 بزرگوار تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 بزرگوار تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 او را هم تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا

